

## راهکارهای عینیت‌بخشی به معنای زندگی از دیدگاه دکتر فرانکل و علامه جعفری

عبدالقاسم کریمی\*

### چکیده

علامه جعفری و فرانکل برای عینیت‌بخشی معنای زندگی، ساز و کارهای عملی خاصی را براساس اصول و مبانی مکتب فکری خود پیشنهاد می‌دهند. مسئله تحقیق در این پژوهش بنیادی که به روش تحقیق کتابخانه‌ای و با رویکرد تحلیلی - توصیفی است، بررسی راهکارهای عملی علامه جعفری به‌عنوان یک فیلسوف معناگرای اسلامی و فرانکل به‌عنوان یک روان‌شناس مبدع سبک معنادرمانی می‌باشد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد، علامه جعفری براساس مبانی و روش‌های دینی، عقلانی و وجدانی با طرح مراحل و اصول سه‌گانه تصعید روح، اصول تعالی بخش و اصول سلبی، محقق کردن حیات معقول را برای معنا بخشی به زندگی ترسیم می‌کند و فرانکل بر مبنای اصول و روش‌های تجربی و روان‌شناختی، سه رویکرد ارزش‌های تجربی، ارزش‌های خلاقانه و ارزش‌های نگرشی را برای تحقق معنا بخشی از طریق عشق، وجدان، حقیقت روح، خودآگاهی، مسئولیت پذیری و انتخاب‌گری را پیشنهاد می‌دهد.

### واژگان کلیدی

عینیت‌بخشی، جعفری، فرانکل، رویکردها، اصول.

### طرح مسئله

مکاتب و اندیشمندان مختلف با طرز تفکر دینی و غیر دینی راه‌کارهای گوناگونی را برای معنابخشی به زندگی و رهایی از پوچی پیشنهاد داده‌اند، که در این میان دیدگاه علامه جعفری و دکتر فرانکل از این منظر که برای زندگی نقش ذاتی در معنا قائلند و معتقدند معنا در متن زندگی، بلکه تمام حقیقت آن است و تحقق معنا را سازوکارهای عملی مشخص می‌کند، منحصر بفرزندند. (جعفری، ۱۳۸۵: ۳۱؛ فرانکل، ۱۳۹۰: ۱۷۱) فرانکل بر مبنای مکتب اگزیستانسیالیسم انسان را یک موجود مختار می‌داند، (ساتر، بی‌تا: ۱۰) که حقیقت وجودی او بر اساس مسئولیت تفسیر می‌شود، از این جهت مهمترین اصل در روان‌شناسی هستی‌گرای وی توجه انسان به خود است که در یک خود برانگیختگی تلاش می‌کند تا با انتخاب راه‌کارهایی بر غریزه‌ها، خوی‌ها و عادت‌ها و محیطی که در آن زندگی می‌کند، غلبه نموده و از خود واقعی به خود حقیقی نزدیک شود، و در بدترین شرایط ممکن نیز، زندگی را معنادار کند. (هایدگر، ۱۳۷۶: ۴۱) وی برای عینیت‌بخشی به معنای زندگی از روش خلق یک اثر یا انجام دادن یک کار، تجربه و مواجهه با کسی و چیزی و نگرش خاص به رنج و درد غیرقابل اجتناب بهره می‌گیرد. (فرانکل، ۱۳۹۰: ۱۳۵) علامه جعفری هدف از فرستادن پیامبران الهی را ارشاد انسان به زندگی والا و هدف اعلا دانسته، که با تفسیر صحیح از زندگی انسان و هماهنگ کردن دو قلمرو زندگی انسان آن‌چنان که هست و آن‌چنان که باید باشد در تمامی شئون و ابعاد آن، تحقق می‌یابد. وی حقیقت زندگی را امری فراتر از زندگی دنیوی، و حیات معقول نام می‌نهد، (جعفری، ۱۳۸۷: ۴۲) که موجب معنابخشی به زندگی می‌شود. وی با استفاده از آیات قرآن از جمله:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً. (نحل / ۹۷)

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم.

حیات معقول را به حیات طیب تفسیر و زندگی ایده‌آل و معنادار را بر آن منطبق می‌کند. (جعفری، بی‌تا: ۵۶) زندگی معنادار زندگی آگاهانه‌ای است که در آن نیروها و فعالیت‌های جبری زندگی طبیعی را با برخورداری از آزادی، در مسیر هدف‌های تکاملی تنظیم و شخصیت انسان را که به تدریج در این گذرگاه ساخته می‌شود، وارد هدف‌های عالی زندگی می‌کند. وی سعی کرده است تا با تبیین صحیح ارتباط انسان با خود، با خدا، با هموعان و با جهان هستی در چارچوب حیات معقول پاسخ‌گویی بدهد؛ و برای عینیت‌بخشی به معنای زندگی، به معرفی اصول و شیوه‌هایی مبتنی بر تعالیم الهی می‌پردازد، و آنها را در معنابخشی به زندگی بسیار حائز اهمیت می‌داند. در این مقاله درصدد بیان سازوکارهای عینیت‌بخشی به زندگی از دیدگاه فرانکل و جعفری می‌باشیم.

### ۱. راهکارهای عینیت بخشی به معنای زندگی از نگاه فرانکل

فرانکل چون اساس دیدگاه خود را بر هویت بخشی از طریق خود بنا کرده معتقد است، زندگی هرگز خالی از معنا نیست، و نبود هم نمی شود، اما برای هرانسانی منحصر به فرد، مشخص و متفاوت با انسان دیگر بوده و همواره در حال تغییر است و باید توسط خود انسان کشف شود. (فرانکل، ۱۳۸۸: ۳۴) انسان این توانایی بالقوه را دارد، که معنا را حتی در برخورد با یک سرنوشت محتوم نیز یافته و یک موقعیت ناگوار را به یک موقعیت انسانی تغییر دهد. این تغییر با عشق درونی، مسئولیت پذیری آزادانه بیرونی و با تغییر تفکر و پویایی اندیشه در مورد زندگی حاصل می شود. از این جهت عده ای که اعتقادات مذهبی دارند، در بدترین شرایط، نیز زندگی را معنادار می کنند و مرگشان نیز بی معنا نیست، چون در هر موقعیتی که قرار بگیرند، می توانند خدا را صدا بزنند و خدا از آسمان بیکران به او پاسخ دهد و زندگی او را سرشار از امید و معنا کند.

فرانکل بی معنایی زندگی را احساس خلأ وجودی انسان تعریف کرده و مسائل فرابالینی مانند سکولاریزه کردن جامعه، انسانیت زدایی و عصبیت را علت آن می داند، که به صورت بی حوصلگی و ناامیدی خود را نشان می دهد و گاهی اوقات معناخواهی ناکام شده جای خود را به لذت جویی افسارگسیخته در پول پرستی و همچنین لذت جویی جنسی می دهد. وی عصبیت موجود در جوامع را ناشی از یک مثلث سه ضلعی متشکل از افسردگی، پرخاشگری و اعتیاد می داند. که ریشه در خلأ وجودی دارد. مردم وقتی اسیر احساس خالی بودن و بی معنایی می شوند، پرخاشگر و افسرده شده و برای تسکین خود به مواد مخدر کشیده می شوند. (فرانکل، ۱۳۹۴: ۱۵) فرانکل بر این مبنا راهکارهای عینیت بخشی به معنای زندگی را به عنوان سبک جدیدی برای درمان بیماران خود طراحی نموده و آن را روان درمانی براساس معنادرمانی می نامد.

وی سه رویکرد، ارزش های تجربی، ارزش های خلاقانه و ارزش های نگرشی را با توجه به اصول و روش های کشف معنا در پاسخ به این سؤال که انسان ها چگونه معنا را پیدا می کنند، معرفی می کند. (فرانکل، ۱۳۹۰: ۲۱۴)

#### ۱-۱. رویکرد اول: ارزش های تجربی «عشق»

از نظر فرانکل ارزش های تجربی، شامل آن دسته از چیزهایی است که هر فرد می تواند آن را در زندگی روزمره خود تجربه کند، که مهمترین آن عشق است. عشق امری شهودی است و همواره با کسی یا چیزی بی همتا و ویژه سروکار دارد، و از اعماق ناهشیار روحانی ریشه می گیرد و تنها راهی است که از طریق آن می توان به اعماق وجود انسانی دیگر دست یافت. (فرانکل، ۱۳۶۷: ۷۳) عشق حقیقی به

معشوق، حالت و موقعیتی است، که از لایه‌های درونی انسان خود را بروز می‌دهد و لایه‌های بیرونی وجود انسان به‌عنوان وسایلی برای تجلی عشق درونی به‌کار می‌روند و می‌توانند انرژی زایدالوصفی را به فرد ناامید و دردمند هدیه دهند. عشق مستقل و بی‌نیاز از جسم است، یعنی ممکن است که معشوق فرد مرده باشد یا سرنوشت او اصلاً معلوم نباشد. اما همین وجود عشق، حیات بخش بوده و راهکار بسیار مناسبی برای عینیت‌بخشی به‌معنای زندگی او در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌باشد. (فرانکل، ۱۳۶۸: ۵) فرانکل عشق را هدف نهایی و برترین هدفی می‌داند که بشر می‌تواند آرزو بکند، و هشدار می‌دهد که بسیاری کسان عمل جنسی را با عشق خلط می‌کنند و به کاستی‌گرایی در آن ختم می‌شود. (فرانکل، ۱۹۶۳: ۵۸)

اما فرانکل ارزش‌های تجربی را منحصر به عشق نمی‌داند، بلکه در زندگی افراد ممکن است استعداد یا خاطراتی وجود داشته باشد که به زندگی او معنا بخشد ولی نیازمند تلاش برای کشف آن است. ارزش‌های تجربی، صرفاً لایه ظاهری یک چیز بسیار عمیق‌تر و معنای غایی است که وی آن را معنای تعالی‌بخش یا تنزیه که یکی از صفات خداوند است، می‌نامد. معنای غایی در زندگی وابسته به دیگران، به پروژه‌های ما، یا حتی به غرور و کرامت ما نیست، این معنا، به خداوند و معنای روحانی «معنوی» مربوط می‌شود. این موضع، فرانکل را از سارتر و سایر اگزیستانسیالیست‌های آتئیست جدا می‌کند، زیرا آنها می‌گویند که زندگی، درنهایت، بی‌معناست و ما باید با این بی‌معنایی شجاعانه مواجه شویم. اما وی می‌گوید ما باید یاد بگیریم تا ناتوانی خود در درک «معنای غایی» را تحمل کنیم زیرا معنا عمیق‌تر از درک منطقی است و عقل از آن عاجز می‌ماند. (فرانکل، ۱۳۹۰: ۲۷)

#### ۱-۲. رویکرد دوم: ارزش‌های خلاقانه «حقیقت روح، آزادی، وجدان»

ارزش‌های خلاقانه در جهت تدارک معناست که با درگیری با کارهایی که خلق و به جهان عرضه می‌کنیم، تحقق می‌یابد. فرانکل برای معنادار کردن زندگی به افق دیگری از ساحت وجودی آدمی چشم می‌دوزد که ناهشیار معنوی - روحانی است و امور والا و متعالی چون معنی‌جویی، عشق، آزادی، اختیار، مسئولیت‌پذیری، وجدان، ابدیت‌طلبی را برخاسته از این ساحت والای وجودی برمی‌شمارد که ریشه در اعماق ناهشیار دارد. بدین ترتیب آدمی نه محکوم عوامل جبری گذشته است و نه حتی اسیر وراثت و دوران کودکی، بلکه از طریق وظایف و درگیر شدن در برنامه‌ها و نقشه‌های خود، معنای زندگی را می‌سازد. روحانیت انسان محدود به خود انسان و عامل غیرقابل انتقال است و هرگز امکان ندارد با عاملی غیر از معنویت آن را شرح داد. (فرانکل، ۱۳۸۸: ۴۲)

وی روح را ارزش آفریننده «خلاق» می‌نامد که انسان را قادر می‌سازد، با دسترسی به وظایف خود و محقق کردن ارزش‌هایی مثل حقیقت انسانی، خوبی و زیبایی و شناختن خداوند، از طریق توجه به

خلاقیت‌های معنوی به زندگی معنا دهد. وی از انسان توقع دارد، به حقیقت اساسی انسان بودن که او را متوجه شخص یا چیز دیگری غیر از خودش می‌کند، دست یابد، زیرا انسان نه با توجه به خود بلکه با فراموش کردن و چشم پوشیدن از خود و وقف خود در توجه به غیر است که از غرق شدن در غم و اندوه عمیق خود نجات یافته و با غلبه به اندوه درونی اقدام به فعلیت و خلاقیت می‌زند و به تحقق معنای عمیق زندگی موفق می‌شود. (فرانکل، ۱۳۸۸: ۲۵)

آزادی انتخاب یکی از ابعاد هستی انسان و عامل دیگری برای کسب خلاقیت و به معنای رهایی از گزینه‌ها، عادات به ارث رسیده و محیط است. آزادی یکی از اساسی‌ترین پدیدارهای اختصاصی انسان است که نشانگر «توانایی‌های آدمی برای جدا کردن خویشتن او از خود است، یعنی آدمی می‌تواند فارغ از قید و بند شرایط در برابر مسائل و موانعی که با آنها مواجه می‌شود، اتخاذ موضع کند و در واقع تصمیم بگیرد که تسلیم شود تا شرایط سر نوشتش را تعیین کنند یا ایستادگی نماید و بر آنها غلبه یابد تا پا به بعد انسانی بگذارد. (فرانکل، ۱۳۹۲: ۲۰۵)

انسان دارای گزینه‌هایی است ولی این گزینه‌ها، مالک انسان نیستند، زیرا انسان در مورد رد و قبول آنها آزاد است و کسی نباید به بهانه نبودن امکانات زندگی، ناراضی بودن از خود و نرسیدن به اهداف زندگی، استعدادهای ذاتی‌اش را بی‌معنا و خود را عذاب دهد، بلکه همه این کارها به این واقعیت اشاره می‌کند که بشر آنقدرها هم ضعیف نیست، چراکه می‌داند وجود دارد، آزادی دارد و این آزادی به او مسئولیتی می‌بخشد که باید آن را قبول کند و نباید از زیر آن شانه خالی کند. لذا باید در مواجهه با غرایز، خود را به سختی مورد قضاوت قرار دهد و به ارزش‌های انسانی تأکید کند و در پی حقیقت بخشیدن به آن ارزش‌ها در زندگی خود باشد. (فرانکل، ۱۹۸۴: ۴۵) البته آزادی تمام حقیقت نیست بلکه تنها نیمی از کل و جنبه منفی آن است، نیمه دیگر و بُعد مثبت این پیکره مسئولیت‌پذیری است، چراکه آزادی افسارگسیخته و مهار نشده صرفاً به خودکامگی و استبداد محض می‌انجامد و آنچه بایستی این رهاشدگی را کنترل نماید پذیرفتن مسئولیت از جانب فرد طالب آزادی است. کسانی که متعصبانه یا از روی جبر این آزادی را تجربه نمی‌کنند، به شدت روان‌نژند هستند.

روان‌نژندها (اضطراب روانی)<sup>۱</sup> راه تحقق استعدادها و در نتیجه رشد و پرورش کامل انسانی خویش را می‌بندند. بنابراین کافی نیست که احساس کنیم که آزادی انتخاب داریم، بلکه باید مسئولیت انتخابمان را هم بپذیریم. (فرانکل، ۱۳۷۵: ۸۲)

تلاش لوگوترایی این است که بیمار را از وظیفه مسئولیت‌پذیری خود آگاه کند. ولی باید او را آزاد بگذارد که خود را در هر مورد، مسئول هرکس و هر چیزی که می‌خواهد بکند. (فرانکل، ۱۳۶۷: ۷۲) در مورد

۱. نوعی بیماری روانی یا رفتاری که اساس معنوی و جسمی ندارد.

توارث باید گفت، شدت آزادی انسان در برابر استعدادش چنان قوی است، که مثلاً دو قلوهایی که از نظر استعداد مساوی هم هستند؛ ممکن است یکی جنایت‌کار حيله‌گر شود، درحالی‌که برادرش جرم‌شناسی زبردست شود. هر دو دارای صفت زیرکی هستند ولی این صفت به‌خودی‌خود، نه پلید است و نه خوب، بلکه آزادی در گزینش موجب پلیدی و خوبی می‌شود. محیط نیز مانند ارث انسان‌ساز نیست و انسان به هیچ‌وجه محصول ارث و محیط نخواهد بود بلکه به نوع نگرش انسان به ارث و محیط بستگی دارد و درنهایت این انسان است که با آزادی اراده تصمیم می‌گیرد. (فرانکل، ۱۳۶۷:۱۰۰)

یکی دیگر از ویژگی‌های منحصربه‌فرد انسانی در ارزش‌های اخلاقانه وجدان است. وجدان امری شهودی همچون نوعی معنویت ناخودآگاه است که هسته وجود ما و منبع یکپارچگی شخصی ماست، وجدان یک پدیده کاملاً انسانی است، که مسئول بودن در قبال وجود خودمان را تعریف می‌کند. (فرانکل، ۱۹۷۵:۳۹) وجدان زندگی را به صحیح‌ترین شکل ممکن تفسیر و وسیله‌ای برای هدایت و کشف معنا در زندگی است، وجدان به ما اجازه می‌دهد به معانی بی‌نظیری دست پیدا کنیم که در همه وضعیت‌های زندگی انسان نهفته است و به وضعیت شخص و شرایط او باز می‌گردد. در این عصر بی‌معنایی، نباید آموزش را در انتقال دانش و سنت‌ها محدود کنیم، بلکه باید طریقه پالایش وجدان را که منحصربه‌فردترین توانایی انسان برای یافتن معنا است را آموزش دهیم. با پیدا کردن معنا می‌توان از فروپاشی ارزش‌های کلی جلوگیری و با خلأ وجودی و آثار آن مقابله کرد. (فرانکل، ۱۳۹۰:۱۱۲)

فرانکل معتقد است کار کردن باعث شکوفا شدن ارزش‌های خلاق می‌شود. تا وقتی که ارزش‌های خلاق جلوتر از وظیفه زندگی حرکت می‌کنند، شکوفاشدن‌شان، معمولاً با کار انسان هماهنگ می‌شود، اهمیت کار آنجا روشن می‌شود که وقتی انسان بیکار می‌شود گویی به‌طور کامل از زندگی حذف شده، دچار افسردگی و بلکه دل‌مردگی و به‌طور فزاینده‌ای بی‌تفاوت می‌شود و نیروی ابتکار خود را از دست می‌دهد و بیماری در او بروز می‌کند. کار به انسان برای زندگی معنا می‌دهد. برای شکوفایی هرچه بیشتر باید تلاش کرد و به آنچه در گذشته به‌دست آورده‌ایم نباید راضی بشویم. چراکه زندگی هیچ‌وقت از طرح سوالات تازه نمی‌ایستد، هیچ‌گاه به ما اجازه استراحت نمی‌دهد. تنها تخدیر است که وجدان را نسبت به خواش‌های مستمر زندگی بی‌احساس می‌کند. انسانی که به کم راضی می‌شود درواقع خود را از دست داده است چه در کار و تجربه و چه در خلاقیت، نباید از آنچه انجام داده‌ایم راضی باشیم، هر روز و هر لحظه کارهای جدیدی پیش می‌آیند و امکان تجربه‌های تازه‌ای وجود خواهد داشت.

۳-۱. رویکرد سوم: ارزش‌های نگرشی «خودآگاهی، مسئولیت و رنج»

فرانکل ارزش‌های نگرشی را مشتمل بر فضایی چون خودآگاهی، مسئولیت، شفقت، شجاعت، شوخ

طبعی و مشهورترین نمونه آن را یافتن معنا از طریق رنج بردن دانسته و انسان بودن را اندیشیدن برای پاسخ گو بودن و پاسخ گو بودن با عمل به مسئولیت‌های آگاهانه فرد در زندگی تحقق می‌یابد. (فرانکل، ۲۱:۱۳۹۰) معنادرمانی از نگاه فرانکل یک نوع نگرش و درواقع ترجمان عقل دل یا دریافت‌های شناخت فطری به صورت علمی است، به طوری که استفاده از آن راحت‌تر و قابل انتقال به همه انسان‌ها است. آگاهی فطری، انسان را نسبت به مسئولیت‌هایی که دارد، ارتقا می‌دهد و شامل چگونگی تفسیر برای الهی یا غیر الهی بودن زندگی هم می‌شود. خودآگاهی و مسئولیت، هر دو در نشان دادن هستی «من» و انسان بودن نقش اساسی دارند و به فرد جهان بینی می‌بخشند تا به واقعیت‌های روحانی خود آگاه شود و با انتخاب خودش به وظایف زندگی عمل کند. هرچه انسان بیشتر به وظیفه‌ای که در زندگی دارد پای بند باشد، زندگی برای او پر معنا تر خواهد بود.

منظور از اینکه انسان مسئول است و باید معنای بالقوه زندگی خود را کشف کند، این است که انسان با انجام وظیفه، معنای واقعی زندگی را که بیشتر در دنیای بیرون است تا در دنیای درون کشف کند. زیرا درون انسان که روان باشد یک سیستم مجزا و بسته از دنیا نیست و انسان با انجام مسئولیت‌های حقیقی خود در دنیای بیرون می‌تواند به معنای زندگی درون دست یابد. فرانکل این ویژگی ضروری را فراتر رفتن از خود یا اعتلای وجود انسان نامیده است. از این جهت انسان‌های مذهبی از دیگر انسان‌ها یک قدم جلوتر هستند، زیرا اقتدار خداوند متعال را تجربه می‌کنند که حس مسئولیت از آن سرچشمه می‌گیرد، و زندگی خود را براساس مسئولیت برای ارضای وظایف زندگی توجیه می‌کند، و خود را در مقابل کارفرما که خدا باشد مسئول می‌داند. (فرانکل، ۱۲۴:۱۳۶۸)

فرانکل معتقد است، به وسیله ارزش‌های نگرشی می‌توان فرایند متغیرهایی همچون سرنوشت، رنج، گناه و مرگ را به چیزی مثبت و سازنده تبدیل کرد. سرنوشت یعنی انسانی که دچار شرایطی شده که توان تغییر آن را ندارد، باز هم ممکن است نکیتش را به دستاورد و موفقیتی انسانی تبدیل کند. و با تحمل بدبختی از شکست، پیروزی بسازد. (فرانکل، ۱۲۵:۱۳۹۰) وی رنج را به عنوان یک راهکار برای عینیت بخشی به معنای زندگی، بسیار سازنده مطرح می‌کند، که سرنوشت آدمی و همزاد و همراه اوست و گریز و گزیری از آن نیست. همچنین آدمی در رنج بردن غریب است و «باید این حقیقت را بپذیرد که در رنج بردن تک و تنهاست». (فرانکل، ۵۱:۱۳۶۷) خود این غربت نیز یکی از رنج‌های انسان است، در رنج کشیدن شاید نتوانیم شرایط و محیط را تغییر دهیم، اما با رنج شجاعانه خودمان را می‌توانیم تغییر دهیم و به رنجی که می‌کشیم معنا دهیم. انسان نباید از رنج کشیدن خود رنج بکشد، و سرافکننده و ناراحت باشد، بلکه می‌تواند از رنج کشیدن غیرقابل اجتناب خود حتی احساس غرور و اعتماد به نفس هم بکند. (فرانکل، ۱۰:۱۳۹۰)

برخی در برخورد با مشقت‌ها با خوش‌بینی ساختگی (مثل پناه‌بردن به مواد مخدر یا فرورفتن در گذشته و نادیده انگاشتن وضعیت زمان حال) خود را به غفلت می‌زنند و در واقع هرگز زمان «حال» را درک نمی‌کنند و عده‌ای منفعلانه تسلیم محض حوادث می‌شوند بی‌آنکه تلاشی برای کاهش سختی‌ها از طریق درمان و یا تسکین آن بکنند. هر دو قشر گرفتار اشتباه شده، به‌جای حل مسئله به دنبال حذف آن هستند؛ درحالی‌که اگر آدمی بداند چرا و برای چه رنج می‌کشد و پاسخی واقعی به شرایط موجود بدهد به سمت عمیق‌ترین و ژرف‌ترین معنای زندگی و برترین ارزش‌ها رهنمون می‌شود. در این حالت نه تنها رنج آزاردهنده نیست بلکه وسیله‌ای است برای هدایت به سمت کمال معنوی و درواقع همین لحظات سخت است که ارزش درونی هر فرد را محک می‌زند. رنج بردن فرصت‌های پنهانی و نادر برای دستیابی به کمال دارد، در این صورت رنج نه تنها مضموم نیست بلکه آثار مثبت بسیاری نیز دارد. به دیگر سخن می‌توان گفت بر مبنای نظر فرانکل هر شری در نظام کل عالم، خیری در خود نهفته دارد حتی رنج‌های معنوی، انسان را از دل مردگی و جمود نجات می‌دهند. تا هنگامی که رنج می‌بریم یعنی از لحاظ روانی زنده هستیم، انسان بخاطر خوش‌گذرانی به این دنیا نیامده و لذت نمی‌تواند به زندگی معنا دهد تا با نبودن زندگی را از معنا خالی کند. رنج و سختی‌ها مانند تقدیر و مرگ و پشیمانی از گناه متعلق به زندگی هستند، اگر اینها را از زندگی جدا کنیم حتماً معنای و شکل و حالت زندگی ویران خواهد شد. احساس گناه لازمه‌اش احساس مسئولیت است، پشیمانی به شخص گناهکار این فرصت را می‌دهد که از گناه نجات پیدا کند و ندامت این نیرو را دارد که خطا را محو کند. (فرانکل، ۱۳۷۵: ۲۰۶)

فرانکل نهایت رنج انسان را میرندگی برشمرده، چون مرگ موجب اضطراب و پریشانی شده و به انسان متذکر می‌شود که فرصت‌ها و امکانات حال حاضر همگی موقتی و گذرا هستند (فرانکل، ۱۳۹۲: ۱۸۷) با این حال وی از مرگ به‌عنوان راهکار دیگری برای عینیت‌بخشی به معنای زندگی یاد می‌کند و درک زمان «حال» را پیشنهاد می‌دهد، زیرا گذشته او که از دست رفته و آینده نیز نیامده و زمان حال به او این امکان را می‌دهد که در میان انبوه استعدادها و فرصت‌های بالقوه، تصمیم بگیرد از زندگی خود چه اثری به یادگار بگذارد. معنادرمانی، با عطف توجه به گذرایی هستی و وجود انسانی، به‌جای بدبینی و انزوا، انسان را به تلاش و فعالیت فرا می‌خواند تا در لحظه مرگ خود را به واقعیت مبدل و به ابدیت بپیوندد. اگر مرگ نبود ما می‌توانستیم به‌طور رسمی هر فعالیتی را تا ابد به تعویق بیندازیم، اما در برابر مرگ که پایانی مطلق برای همه فعالیت‌هایمان و مرزی برای امکاناتمان است، موظف هستیم که از زندگی خود نهایت بهره‌برداری را انجام دهیم و اجازه ندهیم حتی یک فرصت کوچک هم از دستمان برود. چراکه مجموع این فرصت‌ها، سازنده همه زندگی است. وی معتقد است خویشتن انسان یک «بودن» نیست، که



راهکارهای عینیت بخشی به معنای زندگی از دیدگاه دکتر فرانکل و علامه جعفری □ ۱۴۷

با تولد واقعیت یافته است بلکه یک «شدن» است» (فرانکل، ۱۳۸۸:۱۱۶) و این «شدن» هنگامی کامل می‌شود که زندگی به کمال «مرگ» آراسته گردد. گویی که مرگ آخرین مرز «حال» برای پیوستن به ابدیت است. زیرا مرگ گرچه مَهر پایانی است بر همه استعدادها و توانایی‌ها، در عین حال سند معتبری است برای جاودانه شدن آدمی و درواقع در لحظه مرگ است که آدمی «خویشتن» خود را خلق می‌کند و با پیوستن به ابدیت باقی می‌شود. (فرانکل، ۱۳۸۸:۱۱۵)

فرانکل به نوع دیگری از معناداری در ارزش‌های نگرشی اشاره می‌کند، که برخاسته از خودآگاهی و مسئولیت است. وی می‌گوید، نمی‌توان وجود نوعی معنای غایی و آسمانی، که کل کائنات یا لاقل معنای کل زندگی انسان را پوشش می‌دهد، انکار کرد، اگرچه معنای گسترده‌تر، کمتر قابل درک می‌شود. معتقد بودن به ابرمعنا چه از راه متافیزیک و چه از راه مذهب و قدرت الهی، برای سلامت روانی بسیار مهم است. به‌طور قطع چنین اعتقادی به سرزندگی انسان می‌افزاید و برای کسی که چنین ایمانی دارد، هیچ چیز بی‌معنا و باطل پدیدار نخواهد شد و هیچ رفتاری بدون محاسبه رها نمی‌شود. در اینجا مذهب می‌تواند به انسان مدد برساند، زیرا هر انسان مذهبی می‌تواند وجود خود را نه به‌عنوان یک وظیفه بلکه به‌عنوان یک رسالت ببیند، و به‌وجود منشأ رسالتش آگاه است، و آن را خدا اسم‌گذاری کرده است. بنابراین زندگی درونی انسان که مبتنی بر عقیده والا و ابر معنا باشد، هرگز عبث نخواهد بود و نابود نمی‌شود.

به نظر فرانکل یگانه‌پرستی و اعتقاد به خدای یگانه، نیازمند بشریت واحد است، زیرا در معنای خود ارزش بقا وجود دارد که آن را انسان‌ها با اراده مشترک برای معنایی مشترک و با آگاهی از وظایف خود متعهد شوند. تمسک به دین و عقل برای کمک به دیگر انسان‌ها برای درک معنای زندگی، گریزناپذیر است، چراکه هر چه معنا وسیع‌تر و فراگیرتر باشد، به همان اندازه کمتر قابل فهم علمی و تجربی است. زیرا معنای نامحدود، فراتر از موجود محدود است و اینجاست که علم عقب می‌نشیند و خرد و ایمان مذهبی جای آن را می‌گیرد. واقعیت این است که برای هر چیزی نمی‌توانیم یک توضیح معنادار، ارائه کنیم. اما می‌شود توضیح داد چرا از جهت عقلی، غیر ممکن، و از جهت دینی معنادار است. چراکه دین عمیقاً در جریان هر انسانی وجود دارد و انسان به‌طور ناخودآگاه دین‌دار است. هرچند روان‌پزشکی و روان‌شناسی با دین دو قلمروی متفاوت‌اند. با این حال هرگز نافی یکدیگر نیستند. چراکه دامنه عالی‌تر، محدودتر را در برمی‌گیرد، و بر آن مسلط و محیط می‌گردد. دین‌داری یعنی اینکه همیشه پاسخی برای این سؤال پیدا کنیم که معنای زندگی چیست؟ (فرانکل، ۱۳۹۰:۱۸)

## ۲. بررسی دیدگاه فرانکل

مکتب معنادرمانی فرانکل دارای نقاط مثبت و منفی فراوانی است. از جمله نقاط مثبت دیدگاه فرانکل در

روان‌شناسی هستی‌گرا پایه‌گذاری مکتب روان‌درمانی بر «لوگوتراپی» یا معنادرمانی با اصالت بخشیدن به «جنبه وجود آدمی» بود، و نشان داد که ریشه رفتارهای انسان را باید در خود او جستجو کرد، نه در تحلیل‌های تجزیه‌گرایانه و روان‌کاوانه فرویدی که برپایه «لذت طلبی» و نه در تحلیل‌های رفتارگرایانه آدلری که برپایه «قدرت طلبی» است. (فرانکل، ۱۳۶۷:۶۴) نکته مثبت دیگر، رویکرد خوش‌بینانه و سازنده وی از وجود آدمی است، به‌گونه‌ای که تحت هر شرایطی با پذیرش مسئولیت در قبال زندگی و پاسخ‌گو کردن مردم معنایی برای زندگی تحقق می‌یابد. تبیین فلسفی آسان و ساده به‌گونه‌ای که تمام افراد در سطوح مختلف علمی و اجتماعی درک روشنی از آن داشته باشند، مزیت دیگری برای این نظریه است. نکته مهم دیگر درباره این روان‌شناس که او را از سایر روان‌شناسان ممتاز می‌کند، آن است که آرا و نظریه‌های او در کوره تجربه‌های سخت سال‌های اسارتش در اردوگاه‌های کار اجباری آبدیده شده و به‌خوبی محک خورده است. مزیت نسبی مهم دیگر وی اینکه از جمله کسانی است که به امر دین و روان‌شناسی دین پرداخته است، برخلاف دیگر اگزیستالیست‌ها که عموماً یا خدانابارور و دین‌ستیز بودند و یا به یک حقیقت جمعی (پلورالیزم دینی) اعتقاد داشتند.

نقد دیدگاه فرانکل از یکسو به نظام کلی معنا‌درمانی و از سوی دیگر به جزئیات سازوکارهای معنادرمانی متوجه است. رویکرد معنادرمانی فرانکل از دو جهت، روان‌درمانی شخص‌نگر است، یک جهت اینکه بیش از حد بر تجربه‌های زندگی شخصی فرانکل به‌خصوص دوران اسارت استوار است، و جهت دوم اینکه معنادرمانی وی به‌طور مستقیم با علائم روبه‌رو نمی‌شود، بلکه می‌کوشد نگرش اشخاص را نسبت به علائم تغییر دهد و تعمیم دادن این نوع درمان به زندگی تمام افراد بشر از سوی فرانکل خودخواهانه و سلطه‌جویانه است. انتقاد کلی دیگر اینکه معنا‌درمانی فرانکل هرچند یک نظام روان‌درمانی معنوی است، ولی معنویت بدون دین و خدای متشخص است، چون هرگز خدای مذهبی با ویژگی‌ها و صفات خاص و عقاید، اخلاقیات و باید و نبایدهای خاصی را تبیین نمی‌کند (فرانکل، ۱۹۶۷:۴۰) این ابهام و کلی‌گویی در رویکرد معنادرمانی موجب چندگانگی در برخی از مفاهیم و یا عدم تعریف در آنها شده، و تعارضات اعتقادی و روان‌شناسی را به‌دنبال داشته که پذیرش آن را مشکل می‌کند. تأکید وی بر رابطه فرد با خداوند در بخشی که در رفتار مؤثر است، بدون بیان اوصاف و ویژگی‌های خداوند، درواقع انکار جنبه‌های اعتقادی و تشخص خداوند و به نوعی گرفتار شدن به پلورالیزم دینی است که خود منتقد آن بود. وقتی تلقی وی از دین اصیل، امری است که از درون فرد به‌معنای ناشی شدن از ناهشیار روحانی سرچشمه گرفته و به سطح هشیار آمده است، خصوصیت اندیشه‌ای در مسیر تصمیم‌گیرندگی دارد، نه ویژگی سوق‌دادگی و امر و نهی دستوری، از این جهت نمی‌تواند آثار و توابع

چنین دین‌داری را به نحو تجربی نشان دهد و دین‌داری کسانی که برای اثبات صدق و کذب غیر اصیل و بیرونی بودن آن دست به آزمایش‌های تجربی زده‌اند، اساساً مردود دانسته است. فرانکل معتقد است، گرچه دین ممکن است اثر روان‌درمانی بسیار مثبتی بر بیمار داشته باشد، ولی هدف دین به هیچ‌وجه روان‌درمانی و ارائه راه‌حل‌های روان‌شناختی نیست، بلکه دین برای رستگاری روحی است و لذا به مراتب بیش از آنچه روان‌درمانی بتواند به انسان تقدیم می‌کند، از انسان طلب می‌کند. از این رو هر نوع آمیختگی در هدف‌های ویژه دین و روان‌درمانی به درهم ریختگی می‌انجامد زیرا اهداف این دو از هم متفاوتند؛ گرچه گاهی اثرات مشترک دارند، با این بیان معنویت و اثر درمانی را بدون دین قائل می‌شود.

از سوی دیگر، در منظر روان‌شناسی چون فرانکل دین‌داری و حتی باور به خدای واحد برای رسیدن به معناها و ارزش‌های مشترکی که همه مردم بتوانند در آنها سهیم باشند، کفایت نمی‌کند بلکه آگاهی و اشعار بر یکتایی انسان‌ها و هوشیاری وحدت انسانیت عامل معناداری است (فرانکل، ۱۳۷۵: ۲۰۰). فرانکل گفته است آدمی «هرقدر محو دیگران شود، بیشتر به انسانیت نزدیک شده است» و این «دیگر» می‌تواند یک کار ارزشمند، یک هدف والا یا فرد دیگری باشد که به او عشق می‌ورزد. اشکال این است، اگر صرفاً محو دیگری شدن را موجب تعالی بدانیم، فردی که عاشق انسانی دیگر شده با فردی که به خدای واحد مهر می‌ورزد، تنها تفاوتشان در میزان عمق و ژرفای تحقق معنای زندگی است. این دیدگاه، خداوندا به امری این جهانی فروگذاشته و نتیجه سکولاری اندیشیدن وی در باب باور به خدا است که فروید مبدع آن در روان‌شناسی بود.

با اینکه فرانکل با کشف ناهشیار روحانی گامی بزرگ در جهت انسانی کردن خصوصیات انسانی برداشت با وجود این، انسان مورد قبول او در آغاز همان حیوان غریزی است که تسلیم ناآگاهانه و غیرانتخابی طبیعت شده که منجر به رنج تحمیلی از درون می‌شود، ولی پس از برآمدن، و کسب آگاهی و اختیار تمایز یافته است. (فرانکل، ۱۳۷۵: ۹۰). فرانکل وجود رنج را لازمه غیر قابل درمان یک زندگی معنادار می‌داند و بدون رنج و مرگ زندگی انسان نمی‌تواند کامل باشد. از نظر او اگر معنایی در زندگی وجود دارد، پس باید در رنج نیز معنایی وجود داشته باشد. در اینجا فرانکل تاحدودی به معنا و مفهوم رنج در دیدگاه مکتب بودا که کوششی درونی برای رسیدن به تکامل روحی و معنای غایی است، نزدیک می‌شود و بنیان‌های لوگوتراپی با توجه به دیدگاه‌های مختلف در این موضوع، دستخوش تغییرات متعدد مفهومی - روشی می‌شود. اشکال دیگر عدم تفکیک‌پذیری بین انسان خائن و خادم و صالح و فاسق است، چون وی معنای زندگی را حرکت از من واقعی به سوی من حقیقی و امری شخصی می‌داند که انسان حقیقی فقط توان تحقق آن را دارد، ولی هیچ ویژگی و ملاکی را برای من حقیقی و معنای شخصی مطرح نمی‌کند، حالا این معنا هرچه باشد فرقی نمی‌کند.

بدین ترتیب میان انسانی که به بدترین‌ها دست می‌زند و در آن راستا می‌کوشد به‌گونه‌ای که موجب نابودی جامعه‌ای و یا حتی جهانی می‌شود و انسانی که همه هستی خود را به پای آرامش و رستگاری خود و دیگران می‌گذارد، از این حیث تفاوتی نیست؛ زیرا هر دو، حداکثر تلاششان را برای رسیدن به معنایی که از زندگی درک می‌کرده‌اند، انجام داده‌اند و از آنجا که معنای زندگی شخصی است چگونه می‌توان گفت که یکی دریافتن آن به خطا رفته و مرتکب اشتباه شده است و دیگری راه را درست طی کرده است. همچنین فرانکل قدرت متعالی عشق را یکی از منابع معنابخشی به زندگی در نظر می‌گیرد و آن را امری درونی و فراتر از وجه جسمانی معشوق می‌داند، ولی از توصیف دقیق این وجه خاص برنیامده است زیرا این نوع عشق، بدون لحاظ اینکه معشوق واقعاً حضور دارد یا نه، و بدون اینکه آیا هنوز زنده است یا نه، توصیف می‌شود و اساساً حضور یا حیات او به نوعی اهمیت خود را از دست می‌دهد.

### ۳. راه‌کارهای عینیت‌بخشی به معنای زندگی از دیدگاه محمدتقی جعفری

علامه جعفری با طرح مراحل و اصول سه‌گانه، راه‌کارهای عینیت‌بخشی به معنای زندگی را ترسیم می‌کند. مرحله اول توجه به مبدأ حرکت است، یعنی خارج شدن آگاهانه و مختارانه از موقعیت فعلی که تعلقات و تمایلات زندگی فردی و طبیعی، و حرکت به سوی خود حقیقی و عمق شخصیت انسانی است. مرحله دوم توجه به جهت حرکت و آن جهت تکاملی انسان است، یعنی در حین خارج شدن از فردیت و طبیعت مادی به سوی مبدأ اعلی، در همه حرکات و سکنات باید رشد و تکامل از نقاط منفی زندگی به سوی نقاط مثبت آن دیده شود، این مرحله نیازمند تعهد برین، ارزش‌های حیات معقول، جدی گرفتن جهان هستی، به‌دست آوردن آزادی برین می‌باشد. در مرحله سوم و نهایی، انسان به مقصد اعلی که حیات معقول و زندگی معنادار است متصل خواهد شد. (جعفری، ۱۳۸۵: ۱۰۰) حیات معقول، نگرشی عقلانی و فلسفی به حیات طیب است که مبتنی بر شناخت معقول از انسان و ابعاد وجودی و استعدادهای بالقوه و بالفعل بوده و در مسیر تکامل تمامی شئون زندگی انسان را جهت می‌دهد.

علامه با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی و دینی، زندگی ایدئال را حیات معقول دانسته و آن را زندگی آگاهانه‌ای معرفی می‌کند که در آن نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را، با برخورداری از آزادی، در مسیر هدف‌های تکاملی، وارد مرحله هدف‌اعلای زندگی و کمال برین می‌کند. (جعفری، ۱۳۸۷: ۴۲) وی با تفکیک زندگی دنیوی از حیات معقول، معتقد است، زندگی دنیوی تنها بخش مقدماتی و محدود زندگی بشری است که به‌عنوان گذرگاه زندگی حقیقی او می‌تواند باشد، آنچه به زندگی انسان می‌تواند معنا بخشد، توجه به ارزش‌های معنوی و روحی در حیات معقول و یک اصل مهم

حرکت از «زندگی آنچه که هست» به سوی «زندگی آنچه که باید باشد» است. با طرح این نوع از زندگی است که تلاش‌های انسان‌ها، قابل تفسیر و توجیه می‌شود و موانع تکامل عقلانی و روانی انسان از سر راه برداشته می‌شود.

از این جهت قرآن کریم با رد زندگی بی‌معنا که سرانجامش هلاکت است به تبیین ویژگی‌های زندگی معنادار براساس حیات معقول می‌پردازد، که با تکیه بر مستندات روشن عقلی هیچ نیازی را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. خودمحوری و زندگی پست حیوانی را از انسان دور می‌کند. او را پاک و منزّه از آلودگی درون و بیرون می‌نماید. اصول و قوانین عقلانی ثابت را مبنای زندگی او قرار می‌دهد و درنهایت متصل به خداوند می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ؛ تا هر که هلاک می‌شود از روی دلیلی روشن هلاک شود، و هر که زندگی می‌کند از روی برهانی آشکار زندگی کند». (انفال / ۴۲) این آیه خطاب به زندگان است که از زندگی جز نام، چیز دیگری از آن بهره نبرده‌اند و زندگی خود محورانه و حیوانی داشته‌اند. اما زندگی که اسلام دعوت به آن کرده است، عبارت است از: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم». (نحل / ۹۷) حیات طیب همان حیات معقول است و نشانه آن حرکت آگاهانه در مسیر الهی است. «ثُمَّ إِنَّ صَلَاتِي وَتُسْكِينِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا، پروردگار جهانیان است». (انعام / ۱۶۲؛ جعفری، بی‌تا: ۴۰) بر این اساس علامه جعفری برای عینیت بخشی به معنای زندگی، سه گروه از اصول را مطرح می‌کند که با به‌کارگیری آنها، زندگی انسان کامل و معنادار می‌شود که در این مقاله از هر گروه به مهم‌ترین آن می‌پردازیم.

### ۱-۳. اصول تصعیدی روح

علامه معتقد است، محور حقیقی زندگی انسان روح اوست، زیرا با همه مسائل بشری در ارتباط و مسئولیت سعادت و شقاوت انسان را به عهده می‌گیرد. روح استعداد رشد و کمال را دارد و برای هرچه بهتر بودن و به فعلیت رسیدن استعدادهای آن، چهار رابطه ضروری است: رابطه انسان با خویشتن، رابطه انسان با محیط و اجتماع، رابطه انسان با جهان هستی و رابطه انسان با خدا. (جعفری، ۱۳۶۲: ۲۰۵)

خودشناسی اصل اهمیت دادن به خود است، منطقه اراده تصعید زندگی در درون آدمی، منطقه‌ای است که هیچ‌کس، قدرت ورود به آن را جز خود فرد ندارد، آیات و روایات نیز بر دو چیز تأکید می‌کنند، اول خودشناسی، دوم ساختن آن. «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لایضركم من ضل اذا اهتمدتم؛ ای اهل ایمان! مراقب خود باشید؛ اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی‌رساند».

(مائده / ۱۰۵) و پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که خود را شناخت قطعاً خدایش را هم خواهد شناخت.» چنانچه من انسانی به طور صحیح و کامل شناخته شود، بزرگ‌ترین گام در راه خداشناسی خواهد بود، زیرا یکی از ابعاد من انسانی، فطرت هستی‌شناس انسان است که انسان را با خدا در ارتباط نگه می‌دارد. راه خودشناسی با محاسبه نفس و کنترل و تزکیه آن قابل تحقق است، زیرا محاسبه و شرم از خویشتن، برگرفته از درک عظمتی است که خداوند در ذات شخصیت و روح انسان به وجود آورده است. (جعفری، ۱۳۷۸: ۶۸)

اصل دیگر اینکه انسان بفهمد خود طبیعی توانایی رهبری روح را ندارد، چراکه روح حقیقتی کامل‌تر از خود طبیعی است که فقط می‌تواند مدیریت جبری زندگی ابتدایی را به عهده بگیرد، بدون اینکه مسؤلیت ورود به مراحل بالاتر و عالی‌تر زندگی را داشته باشد. طریق تکاملی فقط به وسیله عقل سلیم، وجدان، فطرت و پیشوایان الهی امکان‌پذیر است. از این جهت انسان باید از فساد روح جلوگیری کند و آن را وسیله ارضای شهوات خود و دیگران قرار ندهد؛ بلکه باید از خود برای خود بهره‌مند شود. «فَأَخَذَ امْرَأٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ؛ هر کسی از خودش برای سودرسانی به خودش باید بهره گیرد». (نهج البلاغه، خ ۲۳۷) از نظر علامه شناخت ظرفیت‌ها و درک استعدادها و کمیت‌های خود، اصل اساسی برای نجات از هلاکت است. زیرا، چگونه از خود استفاده کردن رابطه مستقیم با چگونه خود را شناختن دارد. وقتی یک نفر از ظرفیت‌های درونی و بیرونی خویش بی‌خبر باشد، مسلماً نمی‌تواند منطقی با خودش رفتار کند، در نتیجه هدف‌گیری‌هایش بی‌اساس و اعمال او مبهم و تحت‌تأثیر عوامل جبری و شبه‌جبری مانند دیگر پدیده‌های جمادی و حیوانی خواهد بود و نابودی قطعی فرد را بدنبال خواهد داشت، هرچند ظاهراً صورتی از زندگی را هم داشته باشد. (جعفری، ۱۳۷۸: ۶۰)

### ۲-۳. اصول تعالی‌بخش

علامه معتقد است، خود را در محضر خدا دانستن و به آن باور داشتن یکی از اصول تعالی‌بخش زندگی تکاملی است. «من» باید احساس کند که در محضر خداوند است و خداوند به او احاطه و سلطه کامل دارد. در این صورت، از گناهان دوری و از گرفتاری‌هایی که در سطح طبیعی «من» دچار آن می‌شود، آزرده نخواهد شد. چراکه می‌داند خداوند متعال به همه حرکات و سکنات او چه در درون و چه بیرون، از کوچک‌ترین پدیده ذهنی تا بزرگ‌ترین کاری که از او سر می‌زند، آگاه است و خیر و صلاح او را می‌خواهد و قدرت مطلق دارد که همه چیز را به سود او تغییر دهد (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۶۳) انسان‌های پاک‌دل، با کسب فضیلت‌ها و کرامت‌های روحی، راه نجات خود و دیگران را قرار گرفتن در شعاع الهی و جاذبه ربوبی می‌دانند، این افراد نباید از زندگی طبیعی خود دست بردارند، بلکه صرفاً باید از لذت‌جویی و

لذت‌پرستی دوری کنند. زیرا فساد اخلاق و لذت‌پرستی، بشریت را تهدید می‌کند، و زندگی او را به پوچی کشانده و قلبی برای احساس واقعی زندگی و چشیدن طعم حقیقی آن باقی نمی‌گذارد. همه پیامبران الهی و همه دستورات دینی و همچنین عقل سلیم و فطرت درونی ضرورت تحول زندگی طبیعی محض را به انسان‌ها گوشزد می‌کنند. (جعفری، ۱۳۸۷: ۱۷)

رضایت دادن به زندگی طبیعی محض و امید نداشتن به دیدار خداوند و غفلت از آیات الهی، ضد حیات معقول است، ولی رضایت عالی برگرفته از حیات معقول، نتیجه ارتباط با خداوند است «یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ؛ ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است بازگرد پس در میان بندگانم درآی و در بهشت‌ها وارد شو.» (فجر / ۳۰ - ۲۷) این رضایت و اطمینان نفس، مقدمه بازگشت به سمت خداوند متعال از به فعلیت رسیدن شخصیت انسان به دست می‌آید، نه از فرو رفتن در خواسته‌های فریبنده زندگی طبیعی که بر روی بدبختی‌های انسان استوار است. (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۶۳)

اصل دیگر عدم سوداگری در ارتباط با خداوند است، یعنی انسان از حالت انتظار پاداش بیرون بیاید و صرفاً رضایت الهی ملاک عمل او باشد، مادامی که منطبق انسان بر پایه بده و بستان باشد، اصلاً مسئله تصعید زندگی تکاملی برای انسان مطرح نخواهد شد. انسان با این آگاهی که زندگی دارای رویه فوق زندگی طبیعی است، که آن رویه منشأ همه ارزش‌ها و عظمت‌ها است، می‌تواند طعم انجام دادن تکالیف را بدون انتظار پاداش و یا هراس از کیفر بچشد.

کسب راهنمایی و کمک الهی اصل دیگری است که برای شناختن و تکامل روح مؤثر و با اراده جدی در پذیرش آن از سوی انسان تحقق می‌یابد و چون اراده انسان به خیر تعلق گرفته و بلکه به سرمنشأ همه خیرات تعلق گرفته است، اراده خداوند هم آن را تقویت می‌کند و درنهایت به ثمر خواهد رسید. تحرک اراده که آغاز همه خیرات است، مقدمات خود را از عقل سلیم و فطرت می‌گیرد و مشاهده نتایج صعود تکاملی روحی در افراد حق طلب، نشان‌دهنده تأثیر این اصل در معنابخشی زندگی است. (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۱۳)

اصل دیگر در عینیت‌بخشی به معنای زندگی کشف ارتباط منطقی میان آزادی، اختیار و همت بلند است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «قدر الرجل علی قدر همته». (تمیمی، ۱۴۱۰: ۴۹۹) ارزش هر کس به اندازه همت اوست. انسان‌های بلند همت از ویژگی‌های منحصر به فردی همچون راضی نبودن از موقعیت فعلی، تلاش برای کسب کمالات فوق طبیعی و تفسیر منطقی از دو مفهوم متقابل «امکان‌پذیر» و «امکان‌ناپذیر» دارند. این خصوصیات با آزادی و اختیار محقق می‌شود؛ زیرا آزادی معلول همت بلند و

اختیار عالی‌ترین جلوه آن است. آزادی یعنی قدرت انتخاب در مورد چند موضوع و اختیار یعنی استفاده کردن از این آزادی در انتخاب خیر یا شر و این دو به انسان در گزینه‌های معناداری و تعالی بخشی کمک شایانی می‌کنند. (جعفری، ۱۳۶۲:۱۴۰)

علامه حضور عقل برای رسیدن به تصعید زندگی تکاملی را یک اصل بسیار ضروری به‌شمار آورده و معتقد است، بدون عقل تصعید زندگی تکاملی امکان ندارد و بدون تهذیب روحی، عقل کارائی ندارد. آنچه در مسیر تصعید زندگی تکاملی موجب رشد انسان است، فقط به کار بستن عقل نیست. بلکه باید دید «می‌خواهم» چیست؟ عقل به ضرورت‌هایی که بشر از این «می‌خواهم» به‌دست می‌آورد حکم صادر می‌کند. عقل که در منابع اسلامی قلب و یا وجدان می‌باشد، تحت فرمان «من تهذیب شده» قرار می‌گیرد و هدف‌های مطلوب و والای انسانی را به‌عنوان ضرورت‌ها مطرح می‌کند و برای رسیدن به آنها عقل مشغول به تلاش و حرکت می‌شود. (جعفری، ۱۳۸۵:۹۲)

اصل پایانی در این مقطع که علامه به آن اشاره می‌کند، اینکه انسان برای نیت‌های خود مکافات خواهد کشید. «ثما الأعمال بالنیات» این اصل که مکافات «پاداش و کیفر» براساس نیت است، از جنس فعالیت مغزی است. منظور از نیت، تصمیم و اقدام هدف‌دار است. نتیجه فوق‌العاده‌ای که برای این اصل وجود دارد، این است که یأس و ناامیدی از نرسیدن به هدف ریشه‌کن می‌شود. زیرا انسان هرچند به هدف ظاهری خود نرسد اما می‌داند این عمل او به‌خاطر نیت خیری که داشته است مورد توجه و عنایت الهی قرار گرفته است و خداوند متعال برای آن پاداش در نظر گرفته است. (جعفری، ۱۳۶۲:۱۶۵)

### ۳-۳. اصول سلبی

علامه به پیروی از فلاسفه معتقد است برای تحقق معناداری در زندگی علاوه بر وجود اقتضائات، موانع درونی و بیرونی حرکت صعودی در راه تکامل باید با عقل سلیم و وجدان پاک برطرف شود. به عقیده وی این موانع جبری به مقداری نیستند که سد راه انسان باشند و او را از همه جهات و در همه حالات معذور کنند، بلکه انسان قادر به غلبه بر آنها می‌باشد. موانع درونی، تلقینات مایوس‌کننده مانند رضایت دادن به غرایز و سستی اراده و ناتوانی از حرکت از موقعیت فعلی خود و عوامل بیرونی مانند ناهنجاری‌های محیط و اجتماع و نبودن تعلیم و تربیت سازنده، موجب غوطه‌وری در زندگی طبیعی محض بوده و سلب آنها تصعید روح را هموار می‌کند.

یک اصل در دنیا این است که هر آنچه انسان به‌دست می‌آورد، در ازای آن چیزی را هم از دست می‌دهد. انرژی‌ها و امکاناتی را در برابر پدیده‌هایی که به‌دست می‌آوریم، مصرف می‌کنیم، انسان‌ها در این تعامل بر دو قسم‌اند، قسم اول کسانی هستند که متوجه عظمت زندگی خود شده‌اند و در مورد معامله خود دقت و محاسبه می‌کنند که چه داده‌اند و چه گرفته‌اند، می‌دانند زندگی حتی یک لحظه آن دوباره تکرار نخواهد شد و آن را در



راه هوی و هوس خرج نمی‌کنند؛ این گروه بیدارترین و خردمندترین نوع انسان‌ها هستند. قسم دوم، کسانی که بی‌توجه‌اند و مدام به دنبال میل و اشتیاق و لذت بردن و اشباع کردن امیال خود هستند. اینان به‌طور ناراحت‌کننده‌ای غرق زندگی طبیعی محض‌اند. برای این گروه قوانین تصعید زندگی تکاملی مفهومی ندارد. (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۳۵) امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتَكَ إِلَيَّ رَغْبَةً فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاظَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا». (نهج البلاغه، خ ۱۵۷) و نفس خودت را بالاتر از این داشته باش که در معرض معامله با پستی‌ها قرار بدهی اگرچه نفس، تو را بسوی امیال خوشایند بکشانند. زیرا تو در برابر آنچه از خوشتن از دست می‌دهی چیزی به‌دست نخواهی آورد. (جعفری، ۱۳۷۷: ۸/۲۴۳)

علامه اصل دیگری که در اینجا مطرح می‌کند، سلب گرایش‌های طبیعی محض از «من» است. چون «خود طبیعی» به جهت ارتباط با غرائز حیوانی که اطراف انسان را فرا گرفته است، «من» را دچار سستی و نشاط می‌کند وقتی ارتباط «من» از علایق حیوانی گرفته شود، انبساط و شکوفایی طبیعی، دیگر هدف نخواهد بود؛ در این صورت است که سستی و گرفتگی از بین خواهد رفت و من به وظیفه خود که همان مدیریت اجزا زندگی و تنظیم رابطه آن اجزا با جهان هستی است می‌پردازد. برای نجات از سستی‌ها باید به دو اصل توجه کرد؛ یکی معرفت و عمل در مسیر تصعید زندگی تکاملی در مراحل ابتدایی، که موجب خوشحالی و هیجان می‌شود، دیگر اینکه هرچند انسان نمی‌تواند از لذت‌ها و آلم‌ها خود را کنار بگذارد، ولی باید دانست رابطه انسان با لذت و آلم مختلف است، یعنی لذت معقول برای انسان رشد کرده مطلوب‌تر است از لذت محسوس، همچنین هرچه انسان رشد بیشتری در مسیر تصعید زندگی تکاملی می‌کند، از هدف بودن لذت و نشاط کاسته می‌شود و رو به پایین می‌رود. برای انسان قبل از ورود به مسیر تصعید زندگی تکاملی نشاط و لذت، مطلوبیت هدفی دارد، اما بعد از ورود به مسیر لذت‌ها و نشاط‌های معقول به تدریج جای لذت و نشاط‌های طبیعی را می‌گیرند، نه به این معنا که انسان به‌طور کلی از نشاط‌های طبیعی جدا شود، زیرا جدا شدن کامل از آن لذت موجب افسردگی «من» می‌شود اگر این جدا شدن با سرکوبی همراه باشد ممکن است انسان دچار ناراحتی‌های روانی هم بشود، بلکه عظمت نوع معقول این پدیده‌ها، هدف بودن آنها را از میان برمی‌دارد، انسان آن لذت‌ها را مطلوب می‌داند، ولی اشتیاق او دیگر تابع محض برای آن پدیده‌ها نخواهد بود. بعد از آنکه انسان این مرحله ابتدایی زندگی تکاملی را طی کرد، همان کار را لذت معقول بالاتر با لذت معقول ابتدایی انجام می‌دهند که لذت معقول ابتدایی جای لذت محسوس را گرفته، بدین ترتیب زندگی انسان با سلب موانع تکامل روح، معنادار می‌شود. (جعفری، ۱۳۶۲: ۱۷۰)

#### ۴. بررسی دیدگاه جعفری

دیدگاه علامه در ارائه راهکارهای عینیت‌بخشی به معنای زندگی، به‌عنوان یک فیلسوف اسلامی در عصر

بی‌معنایی و پوچ‌گرایی، ابتکاری بی‌نظیر در زمان خلأ تبیین جایگاه دین در معنابخشی به زندگی بود که نشان از دغدغه‌مندی او نسبت به زندگی انسان براساس ایمان و اعتقاد به خداوند و احاطه وی بر مقتضیات زمان خود است. علامه تنها دین اسلام را - نه ادیان تحریف شده و نه مکاتب و فرقه‌های نوظهور - به‌عنوان دین نجات‌بخش و حیات معقول را که متصل به امر متعالی است، به شرط اجرای تعالیم الهی و باید و نبایدهای اسلام در متن زندگی، راهکار اصلی برای معنادار شدن زندگی بشر معرفی می‌کند. حیات معقول انسان را در جاذبه ربوبی قرار داده تا به هدف نهایی خداوند از خلقت که رسیدن به کمال و تقرب برساند. این مهم از طریق اصول سه‌گانه تصعید روح، تعالی‌بخش و اصول سلبی، تحقق خواهد یافت. بررسی اصول سه‌گانه وی نشان از تکیه بر بعد نظری و اصرار بر تبیین فلسفی و عقلانی معناداری زندگی است که اولاً فهم آن را برای عموم مردم سخت و غیر ملموس نموده و از دسترس همه خارج می‌کند، از این جهت راهکاری که باید به زندگی بشر معنابخشی کند فقط محدود به افرادی خاصی می‌شود که قدرت درک مفاهیم عقلانی را داشته باشند. ثانیاً این اصول بهره‌مند از روش‌های جدید و نظیرسازی برای حیات معقول در عمل نشده است و طرح و برنامه اجرایی ارائه نمی‌دهد که افراد به چه شیوه‌هایی می‌توانند در زندگی خود به معناداری برسند.

راهکارهای ایشان بر خدامحوری برگرفته از دین اسلام بود و بر این مبنا هدف و معنای زندگی را در راستای رسیدن به حیات معقول و طیب و زندگی حقیقی و ایدئال را حرکت در مسیر تقرب به خداوند می‌داند، این سازوکار برای انسان‌های متدین و توحیدی درچارچوب جوامع اسلامی شاید کافی باشد، ولی پیروان ادیان ابراهیمی دیگر و کسانی که با پیروی از مکاتب غربی، خدامحوری را تبدیل به طبیعت‌محوری، انسان‌محوری و خودمحوری نموده‌اند و با تفکیک امور مادی از امور معنوی هدف و کار و بار دین را فقط در محدوده اخلاقیات و زندگی شخصی تنزل داده‌اند، قانع‌کننده نیست. درواقع کلام علامه جعفری یک بحث مبنایی است، که گروه خاصی از مردم را درگیر می‌کند، حال آنکه سازوکارهای عملی معنابخشی باید به‌گونه‌ای تعریف و تبیین شود که از عمومیت و جامعیت برخوردار باشد.

نقد دیگری که متوجه علامه جعفری می‌شود، درون دینی است. با رجوع به تفاسیر گوناگون و شأن نزول آیات مورد نظر علامه هیچ‌کدام دلالت منطوقی یا مفهومی بر حیات معقول نمی‌کند و به نظر می‌رسد یک نوع تحمیل دیدگاه فلسفی و عقلی بر مفاد و تفسیر آیات قرآن باشد. آنچه از آیات قرآن استفاده می‌شود حیات طیب است که فراتر از حیات معقول بوده، به‌گونه‌ای که حیات وحیانی را نیز در بر می‌گیرد و حیات معقول جزئی از آن می‌باشد، بنابراین دلیلی بر تطبیق در دست نیست.

## نتیجه

دکتر فرانکل و علامه جعفری برای عینیت‌بخشی به معنای زندگی راه‌کارهایی را براساس دونوع نگرش و

روش دینی و روان‌شناسی در معنابخشی به زندگی مطرح می‌کنند. فرانکل سعی دارد از طریق امور تجربی و روانی، و با رهیافت‌های سه‌گانه ارزش‌های تجربی، خلاقانه و نگرشی با عشق به دیگران، به انسان تعالی بخشیده و با کشف بعد معنوی و روحانی از درون ناهشیار، انسان توانایی مسئولیت‌پذیری و آزادی و وجدان را پیدا کند تا با عوامل جبری و محیط و وراثت مقابله کند و با تغییر نگرش خود نسبت به پاسخ‌گویی به رنج و مرگ در بدترین شرایط نیز زندگی را معنادار کند، ولی راهکارهای وی ناظر به عمل و رفتار براساس تجربیات دوران اسارت است و نظام معنادرمانی او مبهم، شخصی‌نگر و قابلیت تعمیم به افراد دیگر را نداشته و به‌درستی تبیین نشده است. اما علامه دین و باور به خدا را بهترین ابزار ممکن برای معنادار کردن زندگی و تنها راه نجات انسان از پوچ‌گرایی می‌داند، ولی اصول سه‌گانه تصعیدی، تعالی‌بخش و سلبی او برای تحقق حیات معقول بیشتر عقلی و انتزاعی بوده و ناظر به عمل و رفتار نمی‌باشد. از این جهت دایره شمولیت راهکارهای وی را برای معنابخشی به زندگی محدود نموده است.

## منابع و مأخذ

### قرآن کریم.

### نهج البلاغه.

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۸، *الاشارات و التنبيهات*، قم، البلاغه.
۲. پویازاده، اعظم، ۱۳۸۶، *معنای زندگی (مجموعه مقالات)*، تهران، ادیان.
۳. جعفری، محمد تقی، بی تا، *علم از دیدگاه اسلام*، تهران، انتشارات پژوهش‌های علمی و صنعتی.
۴. جعفری، محمد تقی، ۱۳۶۲، *شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی*، تهران، امیرکبیر.
۵. جعفری، محمد تقی، ۱۳۶۸، *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی*، تهران، اسلامی.
۶. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۷، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۷، *روان‌شناسی اسلامی*، تهران، پیام آزادی.
۸. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۷، *فلسفه و هدف زندگی*، تهران، کتابخانه صدر.
۹. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۱، *وجدان*، قم، انتشارات تهذیب و مؤسسه نشر آثار جعفری.
۱۰. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۵، *امام حسین (ع) شهید فرهنگ پیشروی انسانیت*، تهران، مؤسسه نشر آثار محمد تقی جعفری.
۱۱. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۵، *ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل*، تهران، مؤسسه نشر آثار جعفری.
۱۲. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۷، *حیات معقول*، تهران، مؤسسه نشر آثار جعفری.

۱۳. جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۸، *ارکان تعلیم و تربیت*، تهران، مؤسسه نشر آثار جعفری.
۱۴. جعفری، محمدتقی، بی تا، *آفرینش و انسان*، تهران، مرکز مطبوعات دارالتبلیغ اسلامی.
۱۵. سارتر، ژان پل، بی تا، *اگزیتانیالیسم*، ترجمه جوهرچی، بی تا.
۱۶. شارف، ریچارد.اس، ۱۳۹۵، *نظریه های روان درمائی و مشاوره*، ترجمه فیروزبخت، تهران، رسا.
۱۷. شولتز، دوآن، ۱۳۹۶، *روان شناسی کمال: الگوهای شخصیت سالم*، ترجمه خوشدل، تهران، پیکان.
۱۸. فرانکل، ویکتور، ۱۳۶۷، *انسان در جستجوی معنا*، ترجمه اکبر معارفی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. فرانکل، ویکتور، ۱۳۶۸، *پزشک و روح*، ترجمه فرخ سیف بهزاد، تهران، ویس.
۲۰. فرانکل، ویکتور، ۱۳۷۵، *خدا در ناخودآگاه و بیماری های قلب آدمی*، ترجمه یزدی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۱. فرانکل، ویکتور، ۱۳۸۸، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ترجمه تبریزی و علوی نیا، تهران، فراروان.
۲۲. فرانکل، ویکتور، ۱۳۹۰، *انسان در جستجوی معنای غائی*، ترجمه صبوری، تهران، آشیان.
۲۳. فرانکل، ویکتور، ۱۳۹۷، *معنادرمانی*، ترجمه پارسای، کیومرث، تهران، تمدن علمی.
۲۴. کاتینگهام، جان، ۱۳۹۳، *معنای زندگی*، ترجمه علی زمانی، تهران، حکمت.
۲۵. لاندین، رابرت ویلیام، ۱۳۹۸، *نظریه ها و نظام های روان شناسی*، ترجمه سید محمدی، تهران، ویرایش.
۲۶. مارشال، ماریال، ۱۳۹۶، *منشور معنا درمائی*، ترجمه رحیم رابط، تهران، رشد.
۲۷. محمدپور یزدی، احمدرضا، ۱۳۸۵، *ویکتور امیل فرانکل*، تهران، انژه.
۲۸. وسکستون، میزباک، ۱۳۷۳، *تاریخچه و مکاتب روان شناسی*، ترجمه احمد رضوانی، مشهد، آستان قدس رضوی.
۲۹. هایدگر، مک کواری، ۱۳۷۶، *مجموعه پدیدآورندگان کلام جدید*، تهران، گروسی.
30. Boeree, George, 1998, *Viktor Frankl (Personality Theories)*, Psychology Department, Shippensburg university.
31. Frankle, 1973, *The Doctor and the Soul: From Psychotherapy to Logotherapy*, New York, Vintage Book.
32. Frankle, V.E, 1963, *Man's search for Meaning: An Lutroduction to Logotherapy*, New York: Washington square press.
33. Frankle, V.E, 1967, *Psychotherapy and Existentialism: selected papers on Logotherapy*, New York, Simon and Schuster.
34. Frankle, V.E, 1975, *The unconslous God: Psychotherapy and Theology*, New York, simon and Schuster.
35. Frankle, V.E, 1996, *Victor Frankle-Recollections: An Autobiogrgraphy*, New York, Planum publiishing.